

## زبان و فرهنگ ماچیان

### فصل اول

#### کلیاتی راجع بوضع جغرافیائی ماچیان

ماچیان (māciyān) ، دهکده ایست خوش آب و هوا ، در ۱۲ کیلومتری جنوب شهرستان رودسر (گیلان) (از شاهراه اسفالنه بطرف کوه) دریک میدان وسیعی که اطراف آنرا آب رودخانهها و مزارع برنج و درختان مرکبات و باغهای چای احاطه کرده، قرار گرفته است. در اطراف و وسط این دهکده زیبا و دلگشامشعبات رود بزرگ و پربرکت پلورود [pulorud] بوسیله این رود هزارها جریب مزارع برنج مشروب میشود. [ جریان دارد که بر طراوت و شادابی این دهکده افزوده است. دهکده ماچیان بوسیله رودهای بزرگ و کوچک بچند محله تقسیم میشود که هر قسمت آنرا بلهجه محلی کوگه (ko-ga) میگویند؛ تقریباً ۸۰۰ نفر جمعیت دارد، برای این عده،

۱- معنی کلمه ماچیان را بچند فرهنگ و حتی بچند جلد تاریخ گیلان که در دسترس بود مراجعه کردم ولی در هیچیک از آنها نیافتم؛ فقط در کتاب فرهنگ آبادیهای ایران تألیف دکتر لطف الله مفخم پایان بدون توضیح ذکری از آن شده است (ص ۴۳۲). عوام (اهالی این محل) عقیده دارند که این کلمه دو معنی دارد بدین قرار : ۱- یکی از حکام اطراف دختر حاکم محل دیگر را بنکاح پسر خود و نیز دختر خویش را بنکاح پسر آن حاکم در میآورد ، عروسی این دو دختر و پسر دریک روز انجام میگردد ، چون این محل وسیع و کنار رود نیز بوده بساط عروسی را در اینجا برپا میکنند و چون دو دختر در این محل عروس میشوند ، این محل مسمی به (ماچکیان = ماچیان) میشود (۴). ۲- همین مضمون را اینطور توجیه میکنند که این کلمه از «ماچ» میآید یعنی بوسه، چون آن دو تازه عروس در این محل بحجله داماد میروند و یکدیگر را می بوسند (۴) .

عده‌ای هم بنام خوش نشین (= Xuš nešin) اضافه می‌شود (توضیحاً باید گفته شود، خوش نشینها افرادی هستند که در فصل پاییز از ییلاق و مناطق کوهستانی باین محل می‌آیند و بکار عملگی می‌پردازند و در فصل تابستان بییلاق سفر میکنند). تقریباً ۴۵ درصد افراد آن باسوادند. اهالی این دهکده بشغل کشاورزی و خرید و فروش سرگرمند؛ (این محل تقریباً تجارتهی است و گاهی از اوقات مخصوصاً روزهای جمعه تابستان، بازار می‌شود). زیارتگاهی در قسمت شمال ماچیان واقع است که مورد احترام خاص و عام است و از دوز و نزدیک مخصوصاً در فصل تابستان برای زیارت بآنجا می‌روند و از این راه در آمد نسبتاً زیادی عاید کسبه ماچیان می‌گردد. و نیز چون ماچیان در مسیر رود عظیم پلورود واقع شده و مرکز انشعاب این رود بزرگ می‌باشد، در فصل تابستان مرکز تجمع کشاورزان اطراف است و کسانیکه بوسیله آب این رودخانه و منسعباتش بنحوی از انحاء استفاده میکنند بآنجا می‌آیند.

مردم ماچیان بلهجه شیرین گیلکی تکلم میکنند<sup>۱</sup>. لغات آن تا حدودی بلغات فرس قدیم و زبان پهلوی شباهت دارد، و مردم این ده و حومه عادات و رسوم باستانی ایران را تا حدودی حفظ کرده‌اند<sup>۲</sup>.

۱- در کتاب فرهنگ جغرافیائی ایران درباره ماچیان چنین آمده: «ماچیان ده جزء دهستان رحیم آباد بخش رودسر شهرستان لاهیجان ۱۲ کیلومتری جنوب رودسر - ۵ کیلومتری رحیم آباد (۱) سمت باختر رودخانه پلرود- جلگه- معتدل- مرطوب- مالاریائی (!) سکنه ۵۸۰- شیعه- گیلکی فارسی. نهر پلرود محصول برنج مختصر چای شغل زراعت رام- مالرو زیارتگاهی دارد.....»

(نک- فرهنگ جغرافیائی ایران جلد دوم استان یکم) امروز ماچیان خودش دهستان است و جاده ماشین‌رو دارد و از مالاریا اثری نیست و محصول چای هم زیاد دارد و ترقی قابل ملاحظه‌ای نموده و تقریباً ۲ کیلومتر هم با رحیم آباد بیشتر فاصله ندارد.

۲- نگارنده مدت ۴ سال است بجمع‌آوری مواد فولکلوری دهکده ماچیان مشغولست، در این مدت صدها لغات و اصطلاحات و تشبیهات و چیسنانها و داستانها و ضرب‌المثلها و ترانه‌ها و دوبیتیها و عادات و رسوم و طرز زندگی مردم... جمع‌آوری کرده که در آینده بنشر کامل آن خواهیم پرداخت.

مذهب مردم شیعه و بسنن مذهبی پایبند میباشند، در این محل دو باب مسجد موجود است، که یکی معروف بمسجد آستانه که در صحن زیارتگاه واقع است و مسجد دیگری که تازه ساخته اند و در سر بازار محل واقع شده که معروف بمسجد جامع میباشد و رود ماچیان-خاله (máciyǎn Xǎla) آن را از بازار محل جدا کرده است: چند سال پیش بهمت اهالی ماچیان و مردم اطراف جاده ای خاکی که ماچیان را به محل حسنک سرا که در مسیر جاده اسفالته واقع است، وصل میکند، احداث شد و هنوز هم مرمت این جاده بعهده مردم محل و اطراف آن است.

علاوه بر وجود رودها و نهرهای بزرگ و کوچک اکثر مردم در جلو خانه هایشان چاه حفر کرده اند و از آب آن استفاده میکنند و نیز سه حلقه چشمه وجود دارد که یکی در بالای محله در کنار رود خروشان شیررود واقع است و دیگری در پایین محله که به چشمه پایین محله معروف است و یکی دیگر هم به چشمه آستانه معروف است.

\*\*\*

من نیز در این دهکده بدنیا آمده ام و دوران کودکیم نیز در این محل سپری شده و لهجه ماچیان زبانی مادری منست<sup>۱</sup>. در این گفتار خلاصه و چکیده ای از لغات و مصادر و مشخصات لهجه ای زبان ماچیان و نیز بعنوان نمونه چند لغت را که نظیر آنها در قدیم معمول بوده و امروز در زبان ادبی متروک مانده، و نیز مقداری از ضرب المثلهای و ترانه های محلی را می آورم. امید است که این خدمت ناقابل مورد قبول اهل نظر واقع شود.

نخستین چیزی که مرا بجمع آوری مواد فولکلوری ماچیان و ادانت در درجه اول این بود که میدیدم بواسطه عواملی کم کم لغات و مشخصات و دیگر انواع آنها، جای خود را بلغات ادبی و خارجی میدهد و سزاوار ندانستم، چنین لهجه ای که یاد

۱- لهجه ای که در ماچیان رایج است و مردم بدان متکلمند با کمتر اختلافی در اکثر دهات مجاور آن و نیز در اشکورات رواج دارد.

آور زبان قدیمی ایرانست از بین برود و عواملی که باعث فراموش شدن این لهجه میشود و هر آن آنرا در معرض خطر قرار میدهد بترتیب زیر است :

۱- بواسطه مهاجرت ترك زبانان باین خطه لغاتی از ترکی وارد این لهجه شده- این افراد مهاجر بدو دسته تقسیم میشوند :

الف - عده‌ای که از محلات قدیم خود مهاجرت کرده و در این حدود مخصوصاً در رودسر متوطن شده‌اند .

ب - دسته دیگری که پائین وزمستان برای کار به این خطه می‌آیند ، عده‌ای شغلشان نفت فروشی و ماهی فروشی و عده‌ای هم در سر باغهای چای و مرکبات و مزارع بکشت و کار مشغولند و تابستان بمحل خود برمیگردند. این عده را هم بلهجه محلی خوش نشین میگویند .

۲- گسترش فوق العاده روابط بین این محل و پایتخت و وجود رادیو هر آن این لهجه را در معرض خطر فراموشی قرار میدهد .

۳- لغات عربی که بوسیله علمای و روحانیون مذهبی روز بروز در بین عوام رایج میشود

۴- لغات فرنگی و خارجی که بوسیله جوانان فرنگی مآب و با اصطلاح غرب زدگان وارد این زبان میشود .

۵- عدم توجه بحفظ و حمایت لهجه ماچپانی .

اینها عواملی هستند که همیشه لهجه ماچپانی را در معرض خطر فراموشی قرار می‌دهند .

### فصل دوم

در این فصل از تغییرات حرفی در لهجه ماچپانی سخن میرانیم . و نیز بدگر چند لغت که در این گویش رایج است و معادل آنها در کتب قدیمی یا در زبان پهلوی و اوستا آمده بسنده میکنیم (شواهد هر يك از لغات در حاشیه بازگر مأخذ داده شده است) باید بخاطر داشت که در لهجه ماچپانی مانند سایر لهجه‌های فارسی، مخارج ث-

ح-ص-ض-ط-ظ-ع وجود ندارد .

و نیز در این بحث بذکر اسامی ماههای مستعمل در بین عوام می‌پردازیم و همچنین دربارهٔ پنجهٔ دزدیده (خمسهمسترقه) و عقاید مردم درباره آنها مطالبی مینگاریم.

### الف - تغییرات حرفی و صوتی (فونتیگ)

۱- معادل «ân» و «âna» و «âm» فارسی در لهجهٔ ماچیانی «on» و «ôna» و

«om» است :

ماچیانی	فارسی	ماچیانی	فارسی
jom	= جام	nâdon	= نادان
dom	= دام	non	= نان
bom	= بام	jon	= جان
xôna	= خانه	xânamon	= خانمان
lôna	= لانه	âsamon	= آسمان
dôna	= دانه	šom	= شام

۲- «â» پیش از سیلاب آخر سیلاب آخر به «i» و یا «ه» غیر ملفوظ ختم شود بصورت

«ă» (۱) تلفظ میشود مثال :

ماچیانی	فارسی	ماچیانی	فارسی
ări	= آری (= بمعنی آری گرفتن، جواب مثبت هنگام خواستگاری)	băzi	= بازی
măhi	= ماهی	šădi	= شادی
šăxa	= شاخه	kări	= کاری
***		buz/ăla	= بزغاله
و گاهی در موارد دیگر این تبدیل		piyăla	= پیاله
نیز دیده شده است مثال :		păra	= پاره
ماچیانی	فارسی	hamsăya	= همسایه
tărik	= تاریک	təlăša	= تراشه
biyăr	= بیار	măya	= مایه (= ماده)
bədăr	= بدار	zări	= زاری

۱- «ă» صدائی است بین «â» و «a» .

۳- حرف «g» به «k» مثل :

فارسی	ماچیانی			
سک	sak	=	(فارسی باستان	* saka
ریک	rik	=	)	* raēka

در دو کلمه فوق چنانکه ملاحظه میشود فرم باستانی نیز حفظ شده .

۴- حرف «v» به «f» در دومورد زیر دیده شده است :

فارسی	ماچیانی		
سوا	sefâ	=	
ورق	faraq (۱)	=	

۵- حرف «f» به «b» فقط در یک مورد :

فارسی	ماچیانی		
الفا	alebba	=	

۶- حرف «f» به «v» این تغییر فقط در دو کلمه زیر دیده شده است :

فارسی	ماچیانی		
فر فره	vərvəra	=	
درفش	durovš	=	

۷- حرف «b» در اول کلمه بفرم قدیم یعنی بشکل «v» باقی مانده است مثال :

فارسی	ماچیانی		فارسی	ماچیانی
باران	vârân	=	باز	ماچیانی
باشه	vāšək	=	(= گشادن درب)	واز
بس	vas	=	(= قرقی)	در آخر کلمه مثل :
بینی	vini	=	آفتاب	ماچیانی
برف	varf	=	در وسط کلمه مثل :	aftāv
بچه	vaca	=	آفتابه	ماچیانی
بید	vi	=	(= مشربه-ظرف آب)	aftāva
			بره	ماچیانی
			(۲) vara	

۱- «سوا» = کلمه عربی مستعمل در فارسی و «ورق» تعریبی از «برگ» فارسی است .

۲- در پهلوی بصورت varrak آمده است .

## ۸- ویل (ū) به «ü» بدل میگردد، مثال :

فارسی	ماچیانی	فارسی	ماچیانی
کوره	kūra	لوله	lūla
جوجه	jūja	دوک	dūk
دور	dūr	توت	tūt
روده	rūda	انگشت	angūšt
جوش	jūš	تنور	tendūr

## ۹- «â» در اول و آخر کلمه به «a» بدل میگردد مثال :

فارسی	ماچیانی	فارسی	ماچیانی
فردا	farda	آزار	azâr
مرا	mara	آفتاب	aftâv
چرا	cara	آواز	avâz
ترا	tara	آینه	ayna
خود را	xora	ورزا (گاو نر)	varza
آرد	ard	آستانه	assana

## ۱۰- حرف «g» به «x» ، «g» میانی فقط در همین یکجا به «x» بدل میگردد :

فارسی	ماچیانی
اگر	axar

## ۱۱- حرف «g» به «γ» ، «g» میانی در این دو جا به «γ» تبدیل میشود :

فارسی	ماچیانی
نگین	naγin
لگد	laγad

## ۱۲- گاهی «g» در اول کلمه صورت قدیم خود را حفظ کرده و بجای آن «v» میآید مثال :

فارسی	ماچیانی
گرگ	vərg
گریز	vürüj
گراز	vrâz
گردنه	vərdəna

(= فارسی باستان vahrka)  
 (= پهلوی varik)  
 (= در لهجه قاسم آبادی از اطراف ماچیان)

## ۱۳- حرف «t» به «d» در موارد زیر دیده میشود، مثال :

فارسی	ماجیانی
پرت	pard =
زحمت	zahmad (۱) =

## ۱۴- حرف «z» به «j» ، در موارد زیر دیده شده مثال :

فارسی	ماجیانی
ژرف	jalf =
مژه	mijik =
رژه	reja =
نژاد	nəjād =
ژاندارم	jondār =

فقط در این کلمه دیده میشود که «ژ» میانی بصورت خود باقی می ماند مثل :

فارسی	ماجیانی
غژب	γəžva =

## ۱۵- حرف «x» به «k» در موارد زیر (یکی در اول و یکی در آخر) تبدیل شده مثال:

فارسی	ماجیانی
شانه میخ	šonamik =
خرچنگ	kərcəng =

باتوجه باینکه مثال دوم بهمان صورت پهلووی باقی مانده (پهلوی karcang)<sup>۲</sup>

## ۱۶- «x» به «γ» مثل :

فارسی	ماجیانی
دخمه	daγma =
سولاخ	sülâγ =
سیخ	səγ =
خوشه	γuša =

۱- طبق قانون بار تولمه «ت» پس از حرف صدا دار یا نیمه صدا دار به «د» بدل

می گردد .

۲- رك: برهان قاطع ذیل ماده خرچنگ حواشی دکتر معین .

۳- این کلمه در اوستا بصورت daxšta آمده است .



## ۱۷- حرف «r» به «l» مثل :

ماچیانی	فارسی	ماچیانی	فارسی
anjil =	انجیر	valg =	برگ
sulfa =	سرفه	kəlm =	کرم
sülâʔ =	سولاخ	zanjil =	زنجیر
ʔalbâl =	غربال	pilâr sâl =	پیر ارسال
təiǎša =	تراشه	cəmbəi =	چنبر

با اینکه این تبدیل شیوع دارد باز کلماتی از قبیل : purd (= پل) و راء آخر از

pilâr (پیراز) تبدیل به «l» نمی گردند .

## ۱۸- حرف «b» به «f» مثل :

ماچیانی	فارسی	ماچیانی	فارسی
jurâf =	جوراب	turf =	ترب
safa =	سبد	sulf =	سرب
zanjafil =	زنجیفل	šafa =	شبه
		jif =	جیب

## ۱۹- حرف «s» گاهی در آخر کلمه به «z» بدل میگردد، مثل :

ماچیانی	فارسی	ماچیانی	فارسی
karbâz =	کرباس	dâz =	داس
havaz =	هوس	magaz =	مگس

## ۲۰- «z» به «j» مثل :

ماچیانی	فارسی	ماچیانی	فارسی
tij =	تیز	səngrija =	سنگریزه
biyâmuʔ =	بیاموز	jîr =	زیر
boduj =	بدوز	suji =	سوزی

## ۲۱- حرف «f» به «x» فقط در يك مورد :

ماچیانی	فارسی
xəšâr =	فشار

## ۲۲- حرف «f» به «f» تبدیل میشود يك مورد :

فارسی		ماچیانى
تیغ	=	tif

## ۲۳- همزه در اول این و آن اشاره، به «h» بدل شده مثل :

فارسی		ماچیانى
این	=	hin
اینطور	=	hintor
ایشان	=	hišon
اینراه	=	hirâ
آن	=	hun

«یا» hitor

## ۲۴- گاهی «eh» تبدیل به «ey» میشود :

فارسی		ماچیانى
به «میوه خوردنی»	=	bey
بهر	=	beytar
بهرام	=	beyrâm
مهتر	=	meytar

## ۲۵- حرف «c» در مورد زیر به «š» بدل شده مثل :

فارسی		ماچیانى
هیچکس	=	hiškas

با احتمال میتوان گفت که در کلمه زیر نیز «š» به «c» بدل شده است مثال :

فارسی		ماچیانى
شیری	=	چیری

ciri = (ظرفیکه در آن شیر میدوشند)

## ۲۶- «anb» و «onb» مانند فارسی بصورت «amb» و «omb» مثل :

فارسی		ماچیانى		فارسی
انبور	=	ambur		انبور
انبه	=	amba		انبه
گنبد	=	gumbaz		گنبد
زنبور	=	zambur		زنبور

  

فارسی		ماچیانى
چنبر	=	cambæl
انبار	=	ambâr
شنبه	=	šomba

۲۷- ha در آخر کلمات در صورتیکه مسبق به «h» باشد حذف میشود مثال :

فارسی	=	ماچیانی	فارسی	=	ماچیانی
راه	=	râ	کلاه	=	kulâ
شاه	=	ša	خواه	=	xâ
چاه	=	çâ	گناه	=	gunâ
ماه	=	mâ			

[ب-ذکر چند لغت که نظیر آنها در زبان اوستایی و پهلوی و کتب قدیم دیده میشود]

- ۱- واش (= vâš بمعنی علف) در اوستا بصورت vâstrəm بمعنی علف آمده است<sup>۱</sup>.
- ۲- ورزه (= varza بمعنی گاو نر) این کلمه بصورت varzâk و بهمین معنی در کتاب ارداویرافنامه آمده است<sup>۲</sup>.
- ۳- سبل (= subul بمعنی کک حشره موزی) و همچنین sbθj بمعنی شپش؛ در کتاب ارداویرافنامه «سپوی» بمعنی شپش آمده است<sup>۳</sup>.
- ۴- کرك (= kerk بمعنی مرغ) در اوستا نیز بهمین معنی و بصورت kahraka آمده است<sup>۴</sup>.
- ۵- امو (= amu ضمیر اول شخص جمع) در زبان پهلوی «ایما» بمعنی ما آمده است<sup>۵</sup>.
- ۶- دتر (= dtar دختر) این کلمه بادغدو (اسم مادر زرتشت) و همچنین با دختر و دخت و daughter (داتر) انگلیسی هم ریشه است<sup>۶</sup>.

۱- رك: به ایران کوده شماره ۶ داستان جم ص ۱۲ .

۲- رك: ارداویرافنامه بند ۷۵ ترجمه دکتر رحیم عقیقی دانشیار زبان پهلوی دانشگاه

مشهد .

۳- رك: ارداویرافنامه ترجمه مرحوم رشید یاسمی .

۴- رك: بهر مزدنامه ذیل مقاله یونجه (= اسپست) از پرفسور پور داود .

۵- رجوع شود بکتاب تاریخ سیستان چاپ مرحوم بهار ص ۲۸۵ حاشیه «۴» .

۶- رك: بکتاب مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات فارسی جلد اول ص ۹۱-۹۰ تألیف

دکتر محمد معین .

- ۷- برم (بضم اول ودوم) و برم (بفتح اول ودوم) بمعنی جایزه‌ای که مثلاً پس از کشتی گرفتن بکسی میدهند، این کلمه در فرانسه بصورت «prix» میباشد.<sup>۱</sup>
- ۸- داشتار (= dāštār دارنده) در پهلوی این کلمه بصورت dāštār و بهمین معنی آمده است.
- ۹- گب (= gab بمعنی حرف-سخن) این کلمه در فارسی باستان بصورت gauba آمده است.
- ۱۰- lūjin (= بمعنی دریاچه) قس با فارسی باستان raucana بمعنی روزن.
- ۱۱- کش وکشه (= kaš-kaša) بمعنی بغل، در پهلوی و بوستان سعدی نیز بهمین معنی آمده است.<sup>۲</sup>
- ۱۲- دار (= dār) بمعنی درخت در زبان پهلوی و زبان سانسکریت «دار» بهمین معنی آمده است.
- ۱۳- zōma (= داماد) که در اوستا بصورت zāmātar و در سانسکریت jāmātar آمده است.
- ۱۴- خجیر (= xujir خوب و زیبا) از ریشه hu+zir بمعنی زیرک و هژیر و در پهلوی بصورت hu-cihr (از هو + چهر = خوب اصل) آمده است.<sup>۳</sup>
- ۱۵- پابازی (= pābāzi) بمعنی اخص رقصیدن بنحویکه فقط پنجه پا بزمین بخورد و بمعنی اعم رقصیدن، این کلمه بهمین معنی در کتاب کشف المحجوب هجویری نیز آمده است.

۱- رك: بمجله راهنمای کتاب سال سوم ص ۲۱۷ تحت عنوان «زبان عامیانه» بقلم سید-محمد علی جمالزاده.

۲- سعدی گوید:

بینداخت شمشیر و ترکش نهاد چو بیچارگان دست بر «کش» نهاد

۳- رك: برهان قاطع حواشی دکتر معین ذیل ماده «خجیر» حاشیه «۳».

- ۱۶- هیجا (= hijzâ بمعنی هیچ‌جا) در کشف‌المحجوب هجویری نیز به‌مین معنی آمده است.
- ۱۷- شند (= send بمعنی شن) از فرم شمالی send، انگلیسی این کلمه sand می‌باشد؛ و کلمات چمند (= camand) و دشمند (= dušmand) بمعنی «چمن» و «دشمن» هنوز هم فرم شمالی خود را حفظ کرده‌اند.
- ۱۸- درزن (= darzən = سوزن- آلت دوختن).
- ۱۹- مایه (= māya = ماده) و نیز (māyna = بمعنی مادینه جنس‌زن).
- ۲۰- vušum و vušəm بمعنی بلدرچین و وشم.
- ۲۱- pūša (= اسم صوت و نیز بمعنی نی کوچک است که بچه‌ها نوازند). برای ساختن آن شاخه نازکی از درخت توسکارا بریده و با اندازه تقریباً پنج سانت پوست آنرا جدا می‌کنند و روی آن بوسیله ابرازی آهسته می‌کوبند و این ترانه را می‌خوانند:

متن لهجه ماجیانی:	ترجمه فارسی:
pūša pūša vâj biya	بیشه بیشه آماده کار بشو
dahan danam dâd biya	دهان بگذارم بفریاد بیا
gâv kolo mâra	گاو دارای گوساله است
gusund vara mâra	گوسفند دارای بره است
buz külö mâra	بز دارای بچه است
mâr-o mōlôm hama dar buman	مار و ملوم (= مار) همه بیرون آمده‌اند
xâk-e ti sar taran dar biya	خاک برس تو توهم در بیا

و بعد پوست را از چوب بیرون آورده و در دهان می‌گذارند و مینوازند.

\*\*\*

۱- سعی گوید:

کس از خلق در کوی و برزن نما ند / در آن جایگه جای درزن نما ند

## ج - اسامی ماه های مستعمل در بین هرا

در اسامی ماهها تفاوت عجیبی با ماههای معمول مشاهده میشود ، چنانکه

ذیلاً ملاحظه میفرمائید :

اسفندار ما (= esfendâr mâ) نوروز ما (= noruz mâ) کرج ما (= kurce mâ)	تابستان	سیاما (۱) (= siyâ mâ) دما (۲) (= dê mâ) ورفنما (= varfēn mâ)	بهار

\*\*\*

شریر ما (= šarir mâ) امیر ما (= amir mâ) اول ما (= avvâl-e mâ)	زمستان	ارما (۴) (= arê mâ) تیرما (۵) (= tir mâ) مردالما (= murdâl mâ)	پائیز

\*\*\*

۱- ما = ماه، همیشه mâ تلفظ میشود و «ه» بتلفظ در نمیآید؛ اصولاً «ه» از نظر فونتیک این لهجه در آخر کلمات هر گاه ماقبلش حرف «الف» باشد بتلفظ در نمیآید .

۲- شاید با «دی ماه» مناسبتی داشته باشد . (۴)

۳- در شب اول «نوروز ماه» که فردای آنروز دومین ماه تابستان شروع میشود، گالشها (ساحبان گاو و گوسفند و ساکن کوه پایهها و بیلاق) هیزمی در بالای تپه ای جمع میکنند و هیزم را آتش میزنند، این عمل سنتی است و هر سال بانجام آن در همان موقع مبادرت میورزند و در پانزدهم همین ماه (نوروز ماه) کوه نشینان و بیلاق نشینان که در فصل بهار با گاوهایشان با نجا رفته بودند بمحل سابقشان که در دامنه کوه واقع شده بر میگرددند .

۴- ممکن است با آریا شباهت داشته باشد (۴) .

۵- آقای سید حسن تقی زاده در کتاب گاه شماری در ایران قدیم مینویسد (... تیر چنانکه ذکر شد در ادبیات فارسی هم از قدیم بمعنی پاییز استعمال میشده است، بخاطر میآورد که شاید در زمان بسیار قدیم در اول پاییز بوده است، اگر این استعمال ناشی از موقع آن ماه در اواخر ساسانیان و قرون اولی اسلامی نبوده باشد... چون در پائیز فصل بارندگی در ولایات باختر است بدین جهت آن را ستاره باران آور دانسته اند ، بنابراین فرض تیر ماه اسم ماه اول پائیز بوده و فروردین ماه اول بهار... ) . رک کتاب گاه شماری در ایران قدیم صفحه ۶۷ (حاشیه ۴) .

۶- این ماهها را آسمانی میگویند در مقابل ماههای زمینی که ماههای شمسی باشد .

## توضیح دربارهٔ خمهسه مسترقه

در بین ماه‌های مستعمل در زبان عوام خمهسه مسترقه‌ای وجود دارد که بلهجهٔ محلی ( پنجك penjək ) می‌گویند. عوام معتقدند که سه پنجك وجود دارد :

۱- گیل پنجك ۲- روباری پنجك ( rübäri ) ۳- کالاش پنجك

الف - گیل پنجك = ( ۲۰ روز از فصل بهار بگذرد شروع میشود ) ب- روباری پنجك = ( ۵۵ روز از بهار بگذرد آغاز می‌گردد ) .

در اینجا نظر ما بیشتر با کالاش پنجك است .

دربارهٔ اینکه این پنجك در چه موقع اتفاق می‌افتد دو عقیده وجود دارد :

۱- پس از تمام شدن «اول ماه» (avvəll-e mā) پنج روز یعنی قبل از شروع

سیاما پنج روز را بنام پنجك می‌خوانند و بعد از اتمام آن سیاما شروع میشود و معتقدند که پنجك نهم سال است و نه سر ماه (یعنی جزء دوازده ماه نیست).<sup>۲</sup>

۲- پنجك روز اول هر يك از پنج ماه ذیل است که جمعاً پنج روز می‌شود؛

آن ماه‌ها بترتیب زیر است :

۱- تیرما ، شریما ، امیرما ، اول ما<sup>۳</sup> .

۱- ماه دوازدهم ماچیان واشکور :

۲- میگویند جوانی در فصل زیبای بهار از درگاه خداوند استغاثه میکند که در چهار

فصل سال نمیرد و این دو بیت را میخواند :

بهار آلاله زاده مو (۱) نمیرم تا بسون (۲) وقت کاره مونمیرم

پائیزون (۳) جم (۵) کم قوت زمسون (۴) زمسون هم محاله، مونمیرم .

[Kunum (= کم) (۳) (تاستان =) tâbuson (۲) (من =) mu (۱)]

[jam (= جمع) (۵) (زمستان =) zumuson (۴)]

دعای او مستجاب میشود و در هیچیک از فصول سال نمی‌میرد ولی در پنجك که نه سر سال

بود و نه سر ماه فوت میکند. از این گفته نتیجه می‌گیرند که پنجك جزء دوازده ماه نیست .

۳- عوام محل، علت بوجود آمدن پنجك را اینطور بیان میکنند که :

پیرزنی شتری داشت، چون عادت شتران بر اینست که در موقع سرما جفتگیری میکنند،

اتفاقاً آن سال سرد نشد و شتر نیز جفتگیری نکرد چون پیر زن بوسیلهٔ این شتر امرار\*

در شب سیزدهم تیرماه مراسمی برپا میکنند که فوق العاده جالب و در خور توجه است، آن مراسم درست شبیه مراسم شب یلداست، البته با تفاوت‌هایی، مثلاً دیگر آن شب از دیوان حافظ فال نمیگیرند بلکه آنشب دو نفر را که یکی فرزند اولین و دیگری فرزند آخرین والدینشان باشند انتخاب میکنند آنها ظرفی بر میدارند و دزدکی میزنند از خانه همسایه‌ها از ۱۳ جا آب میدزدند و آبهارا می‌آورند در ظرف واحدی می‌ریزند و مردم دورتا دور استاد (آن کسیکه میخواهد ترانه‌ها را بخواند.) حلقه میزنند و استاد برای بار اول سوزنی توی ظرف آب می‌اندازد و این ترانه را می‌خواند :

ترجمه فارسی:	متن لهجه ماچیانی:
(سوزن مال سوزندان است)	suzon suzon doni še
(اول مال دوستان منست)	avv <sup>o</sup> 1 mi dussone še
(دوم مال دیگران است)	duvvum digarone še

\*\*\*

بعد از خواندن ترانه بالا این ترانه را میخواند :

(تیرماه گفته سیزده من چقدر سنگین است)	tir mâ baguta mi sizda candi san- gina
(سیزده مرا برقرار بکنید که چهارده من رنگین است)	mi sizda pâ b <sup>o</sup> dârin mi cârda ran- gina
(آب آورنده فرزند اولین مادر خودش است)	âb hav <sup>o</sup> re xu mâr-e avv <sup>o</sup> lina

\*معاش میکرد و چنین پیشامدی نیز برایش رخ داده بود صلاح در آن میبند که پیش حضرت علی علیه السلام برود و چاره بجوید حضرت علی بایشان فرمودند بخانه‌ات بر گرد که سرمای سختی بمدت پنج روز خواهد رسید. زن بخانه‌اش برگشت بقدرت خدا بقدری آن پنج روز سرما نمود که حد نداشت و شتر پیرزن جفتگیری کرد .

عوام عقیده دارند که اگر این پنج روز آفتاب باشد زمستان آفتاب است و گرنه باران می‌باشد؛ و نیز معتقدند که اگر کسی صبح این پنج روز زیاد بخوابد و دیر از خواب بلند بشود آن سال مرتب کسل است و هر کسی هم صبح خواسته باشد آنکسی را که خوابیده بیدار بکند و نیز اگر کسی باین عقیده شک بیاورد آن سال کسل خواهد بود .



پس از خواندن ترانه مزبور چیستانی بلباس شعر میخواند و میپرسد :

متن لهجه مازنی:

ترجمه فارسی:

kudom šaxsa ke dar-e behešta vā kard (کدام شخص است که در بهشت را باز کرد)

kudom šaxsa ke bar u mubârak bā kard (کدام شخص است که بر آن مبارکباد کرد)

kudom šaxsa ke xedmad bar xudā kard (کدام شخص است که خدمت بر خدا کرد)

kudom šaxsa ke mi hājata ravā kard (کدام شخص است که حاجت مرا روا کرد)

و نیز خود ترانه ذیل را در جواب ترانه بالا میخواند :

fâtamay-e zahrâ dar-e behešta vā Kard (فاطمه زهرا (ع) در بهشت را باز کرد)

hasan-o huseyn bar-u mubârak bā kard (حسن و حسین (ع) براومبارکباد کردند) [ند]

jubraîl-e amin xedmad bar xudā kard (جبرئیل امین بر خدا خدمت کرد)

amiralmomîni mi hājata ravā kard (امیرالمؤمنین (ع) حاجت مرا روا کرد)

بعد از ذکر این مقدمات هر کس نیتی میکند و انگشتر یا چیز دیگری نوی-

آب می اندازد و استاد ترانه را میخواند و دست میبرد یکی از آنها را بر میدارد و خوب

و بدی نیت از روی ترانه معلوم میشود. بعنوان مثال بد کرد چند ترانه اکتفا میکنیم :

xudâ xudâ gun<sup>o</sup>m-oy xudâ mara z<sup>o</sup>n āda (خدا خدا میگویم که خدا زنی قسمتم بکند)

penj-e šeš p<sup>o</sup>sar-oy dtar mara k<sup>o</sup>m āda (پنج و شش پسر و دختر کم بمن بدهد)

penj-e šeš p<sup>o</sup>sar p<sup>o</sup>r-e duša com āda (پنج و شش پسر کومک و یار پدرش میشوند)

dtar kala pušt baniša mâr-e d<sup>o</sup>la ŷam āda (ولی دختر قهر کرده و دل مادرش را غمین میکند)

\*\*\*

siyâ varza mon<sup>o</sup>m dar<sup>o</sup>m sute kaše lât (ورزوی سیاه را می مانم و در دست سوته کش هستم)

šab nâl<sup>o</sup>m-o ruz nâl<sup>o</sup>m-vâsar-e siyâ c<sup>o</sup>šm-e yâr (شب و روز برای یار سیاه چشم می نالم)

dušman mi dumbâl dara mesl-e tašna mâr (دشمن در دنبالم مثل مار تشنه میباشد)

mar rase menne bamira ruzi hizâr bâr (نمی تواند بمن برسد، روزی هزار بار بمیرد)

## ترجمه فارسی:

## متن لهجه ماجیان:

hur rá badem sar-e lújin dētāvəs	(خورشید را دیدم از سرپنجره تابید)
cər rá badem mesl-e bulbul benāləs	(چرخک را دیدم مثل بلبل نالید)
mu xāsi cər be ti cər-e sar-e par	(ای کاش دور چرخک تو میشدم)
su mây-e zumuson bo mujəm ti piš-e sar sar	(و سه ماه زمستان پیش تو میبودم)

\*\*\*

qašang kījâ mara ti kale dəl-e taš vâna	(خوشگل دختر من خواهان آتش اچاق توام)
taš vigita pasi ti gul-e dîma xuš vâna	(پس از برداشتن آتش میل دارم بوسه ای از صورت همچون گل تو بردارم)
ay gul-e rikâ nagu mara šar vâna	(ای دختر خوشگل نگو برای اینکه دنبال آن برایم شری وجود دارد)
mi mâr kalâya boše damâ dame hamân hamâna	(مادرم کلابه رفته و نزدیک آمدنش است)

\*\*\*

varâ vare rá šunum zar gar-e lâta	(از جاده ای که بمنزل زرگر منتهی میشد میرفتم)
zar gar lâ kô badem dôna hapâta	(دختر زرگری را که مشغول پاک کردن دانه بود دیدم)
daston qalama vini nêbâta	(دسته های مثل قلم و بینش اش مانند نبات بود)
qurbon-e par vardegâr bošəm ki itor banda bêsâta	(قربان پروردگار بروم که مثل او بنده ای آفریده است)

\*\*\*

## فصل سوم

در این گفتار لغات لهجه ماچیانی آورده میشود و از ذکر لغاتی که امروزه در بین فارسی زبانان رایج و در نزد مردم «ماچیان» نیز متداول است خودداری کردیم.

## فرهنگ لغات

## حرف الف

âd<sup>ə</sup>m = کنایه از اصیل، مؤدب و فهمیده بودن

âd<sup>ə</sup>m = کنایه از نوکر و اجیر و رعیت و کارگر

âzâr = اسم درختی است

âs<sup>ə</sup>mon Yurra = تندر-رعد

âl = سرخ کم رنگ

âl = موجود نامرئی مانند جن

âl-e budun = نخهائی است که از پشمهای تابیده آل رنگ تهیه میکنند

âlâla = لاله-اسم گلی است

âloni = مرغ و خروسیکه از مرغ و

خروسهای طبیعی بلندتر و فربه تر است

âmuxt = عادت-ورزیده

âvəj = بمعنی جواب آواز را دادن و

نیز کسی را از کاری دلسرد کردن

abrâr = برادر (در موقع احترام،

داداش)

ajâr = شاخه های درخت که برای چپر =

کردن و با برای ساختن خانه بکار میرود

و نیز بمعنی دنده و کنایه از لاغری

آقا = ā

âb bâz = شناگر-غواص-کسیکه غریق را نجات میدهد

âb bar = راه کوچکی که در مزارع جهت گذشتن آب باز میکنند

âb burd = هیزمهایی که در موقع سیل، یا زیادای آب از آب رودخانه گرفته میشود

âb-pac = هر چیزیکه بوسیله آب می بزد

âb xor = آخوراسبان

âb dâr = کسی که جهت آبیاری مزارع برنج اجیر میشود

âb dang = آلتی است که بوسیله آن

شلتوک را می کوبند تا برنج از پوست بیرون آید

âbla cukur = آبله رو

âblâ ku = سنگپشت-لاک پشت

âb vgir = جائیکه از آنجا از رودخانه آب بر میدارند

âx = اسم صوت-در موقع احساس درد بزبان می آید

ašbul = خاویار هر ماهی  
 aškə1 = کاه باقی مانده از بوته برنج  
 درمزرعه. توضیح اینکه چون بوته برنج  
 قدش با اندازه یک متر (بیشتر یا کمتر)  
 میشود بهمین جهت در موقع درو کمر آنرا  
 می برند؛ قسمتی را که منزل می برند  
 کولوش (رک بماده کولوش) و بقیه را که  
 درمزرعه باقی می ماند «اشکل» میخوانند  
 estalx = استخر  
 əsparda = چوبهای نازک و کوچک  
 نوك تیز  
 əskət = چابک و زرنگ (= صفت)  
 آدهائی که فرزهستند، و نیز مجازاً بمعنی  
 بهبود یافتن پس از خستگی و نقاهت  
 əskəja = صداهاى پی در پی و بدون  
 اراده ای که از گلو خارج میشود (= سسکه)  
 əṣ = علامت اسم مصدر  
 əškət = حشره ریزی است که در بدن  
 گاو و گوسفند می چسبد و خون آنان را  
 می مکد  
 əškər = چوبه های ریز و خشک، و نیز  
 ساقه های نورس درختان که گاو و گوسفند  
 از آن تغذیه میکنند  
 uškūla lūla = چوب کوچکی که در  
 «اشکوله ماربازی» مورد استعمال قرار  
 میگیرد (رک بماده اشکوله ماربازی)  
 ūr = گردکان و فندقیکه مغزش تلخ شده  
 باشد و نیز هر چیزی که از مزه طبیعی خود  
 خارج شود

aj dār = اسم درختی است  
 ax = اسم صوت در موقع درد و جزع  
 ax tum = آب دهانیکه جمع کرده و  
 یکدفعه بیرون اندازند  
 axxaš = اسم صوت در موقع شادی و کیف  
 حساب (ادان نیست - حساب نیست) = adā  
 adāš = داداش  
 adā jon = دائی جان - دائی  
 arba = میوه ای است که پس از رسیدن  
 آنرا میخورند و نیز از آن نوعی خوراکی  
 بنام دوشاب میسازند  
 arba dār = درخت اربه  
 arda bazā šir = شیری که با آرد  
 و برنج و شکر و کمی زردچوبه مخلوط  
 شده باشد و روی آتش قدری بجوشد و  
 بخوردند  
 ardə1 aš = نوعی آش است که آرد و  
 شیر را باهم مخلوط می کنند و نیز کنایه  
 از یلویی که آبش زیاد باشد  
 az dam = عموماً پاک همه بطور کلی  
 اصلاً برای همیشه  
 az mâ beytar = کنایه از جن  
 لوازم - کنایه از آنت رجولیت = asbâb  
 assafar tōba = تکیه کلام و نیز  
 بمعنی، معاذاله - حاشا  
 assom = کفگیر آهنی  
 assana = آستانه - زیارتگاه